

و فاختن او دراز نشدی و بست [sic] باران با او میرفتندی یکی از راه marg. اعرابی. C. — 9. C. بیفتادی گفتی باز گرد تا شهر را بر راه میداشتی — 18. After C. adds حاجت آرامی آرند کند but the two last words are corrected in marg. to آزر می دارند. — 25. H. آنکه خلق را.

118, 6. I. بندگی. BMH. آنچه or آنچه. C. رنج یافته. — 8. M. alone has preserved the correct nisba; all the other texts have جرجانی. See *Nafahāt*, N^o. 136 and Sharrānī's *Lawāqih*, p. 118. — 9. L. بامانت. — 16. M. بسیاری for ترک. — 17. C. مصالح. — 19. L. محبت for محبت. L. مراعات کردن. — 24. L. در راه حق. — 23. H. محبت. — 22. LM. و ذکر.

119, 5. L. بمولا. — 6. LIMH. om. بحق. — 7. After L. has نبوذ L. has نبوذ; so BI. Text from C., with which H. agrees. — 9. C. صاحب for طالب. — 10. M. تقویص for تقوی. — 16. L. بامانت. — 22. C. چراغ جمعه. — 23. L. om. شب.

120, 2. C. بزیر for برابر. — 11. All the texts except C. have الحسین. — 14. After گشتم the Bombay ed., which I follow here and II. have the following anecdote in marg.: نقلست که کتانی گفت وقتی ضعفی عظیم یافتم در تن خود فتوری دیدم گفتم در شواف شوم و دعائی گویم پس در شواف شدم و از غرابیت و عاجزی گفتم گرفتم تا چنان افتاد که قرب خدای مرا از دعا باز داشت و از سوال منقطع گردانید پس هانفم آواز داد که بعد از الا علی. — 16. After آنگه ترا با خویش گرفتم چرا از ما چیزی جز ما میخواهی I. adds ولا سيف الا ذو الفقار.

121, 5. After کسی گفت مرا الحج L. has گشت. Text C.; so MH. In I. the passage has been altered and corrected so as to read: و گفت برزائی بود در مکه با ما نیامیختی و با اهل دنیا انتفانت نکردی کینه بوشیدی ردا. — 15. C. با دلی فارغ دوستی او در دل ما افتاد پس مرا دوستان درم الحج از عبد الرحمن و از معمر. II. از عبد الله و از معمر. — 19. CM. در بر.

122, 19. Delete the line over و گفت. — 24. L. om. معصیت. After the Bombay ed. has in marg. اختلاف و گفت چیزیکه ترا در آن اختلاف نکنند نه کوفی و نه مدنی و نه شامی و نه عراقی زهد بود در دنیا و سخاوت و نفس و نصیحت مردمان یعنی چیزها نگویند هیچکس را که نه محمودست so H. in marg.

123, 3. After تصوف بیشتر H. has in marg. و گفت صوفیان بندگان خدای است. — 9. After یقین for نفس. L. بظاهرتند و آزادان بیاطن. CH. add جشانیده بودست. L. چندانکه. — 11. I. که ضایع کرده باشد. — 16. L. آهسته. — 19. After نکند the Bombay ed. has in marg. و گفت هر که حرص بقناعت بفروشد شرف یابد بعز و مروت. so H. in

هم چنان خرامان بیامد و انفات نکرد و در کنار آب بنشست و کچکوی داشت بر آب کرد و دوسه پاره نان خشک در آن نهاد و وضو تازه کرد و نمازی از سر حضور گزارد چون از نماز فارغ شد آن نانرا خورد و از عقب آن آبی خورد و با ذوقی تمام خدا را شکر کرد و کچکول در زیر سر نهاد روی سویی قبله کرد و بفراموشی تمام بخت و علی سهل از آن منظر نگاه میکرد و تا درویش در آن خواب خوش بود مردمان چند گونه زحمت بر علی برده بودند یکی چیزی خواستی و یکی از ظالمی نالیدی چنانکه از دست خلف یکساعت آسایش نیافت چون حال خود چنین دید و حال آن درویش چنان غیرتی در دل او بدید آمد چون درویش بیدار شد و خواست که برود علی سهل آواز داد که یلدم توقف کن و پیش درویش آمد که ای درویش من بادشاهم تو چرا پیش من نیامدی درویش گفت ما هر روز چند نوبت با پناه خدای میرویم که نباید که ما را بخلف مشغول گرداند و از قرب حضرت او باز مانیم علی چون این سخن بشنید دردی بدل او در آمد گفت اه این سلیقه چنان مستغرق حضرت عزت اند که از بادشاهی شایم ننگ می آید گفت ای درویش یکساعت توقف کن تا در صحبت تو بیاسایم گفت نعوذ بالله من حجة الاشرار گفت اکنون از بهر خدا مرا بخدا راه ده گفت موتوا قبل ان تموتوا بمیر تا برسی گفت چون بمیرم گفت ازین بادشاهی بمیر تا خدا زنده شوی که هر که با خدا زنده شد در هر دو عالم زنده باشد و هر که با نعمت دنیا زنده باشد در هر دو عالم مرد باشد علی سهل چون آن حال مشاهده کرد اندوهگین با حرم خود شد و مردم خود را گفت ای مردمان اگر چنان باشد که اجل من در رسد شما چه کنید گفتند جان ما همه فدای تو باد این چه سخنیست گفت مثالیست که میگوییم یعنی البته یک روز مرگ باشد شما امروز چه کنید گفتند آن کنیم که همه خلق میکنند گفت امروز خود امروز بمیرید که من مردم و پای از خانه بیرون نهاد و در خرابه بیندگی حلق تعالی مشغول شد و گویند که جنید از آن حال خبر یافت نامیای بی فرستاد و او را نیز آرزوی صحبت جنید شد بیرون آمد تا به بغداد رود از بس که ریاضت کشیده بود روی زرد شده و کهنه پوشیده در اندوختی تمام باغستگی میرفت خربنده چند آمدند که در زمان سلطنت از آن او بودند او را نشناختند سبوی شراب بر سر او نهادند قضا را پای او بر سنگ آمد و بیفتاد و آن سبوی بر زمین زد و شکست خربندگان او را چندان زدند که بیهوش شد در حال واقعه مردان بر او فرود آمد چون بیهوش آمد حیران و مستغرق روی خرابه نهاد و خدا را شکر میکرد که الحمد لله که کار من از خربندگان کشود شد و مقصود عقلا، which 18. CIH. — در دل متون بود 16. C. — حاصل شد و بحسن 21. L. — seems to be the better reading.

وصیت for وصف 2. C. — تا قیام ساعت for الی یومنا هذا 1. M. —
 16. — آن معطی حاجاج for آن پیر محتاج 14. C. — خاجلتا 10. L. —

و گفت نفسی است که ترا تصرع کند و خضوع نماید اما بدرستی: adds: [Here H. adds in marg. و شدت [بدرستی و سیرت MS. و عنف و این لثیم است و نفسی است که تصرع کند به نیکوئی و عطیت و گفت خاشع آن بود که آتش شهوت [و رفق و این نفسی کریم است خویش فرو کشد و دود دل خویش بنشانند و انوار تعظیم در دل خویش بر آورد تا شهوت او مرده شود و دل وی زنده گردد و اندامهای وی خاشع گردد و گفت هر که مولی را شناسد C. adds بنماید — 19. After و گفت خوف اهل C. adds گریز — 21. After آسان شود برو مؤذنت با او معرفت گردش دل است و گفت خوف بود چون رهبت بود و چون خشیت صاحب همت چون بفرسد هوای خویش رود چون رهبانان که متابع هوای خویش باشند چون نکام شریعت ایشان را باز کشد بحق شریعت قیام کند آن خشیت بود.

و گفت راه خدایندعالی چهارست یا C. adds با وی 99, 10. After شمشیر و سر کفران یا محبره و درگاه عالمان یا سفره و شکم گرسنگان یا محراب — 17. L. om. انس. — 23. C. omits this article, as also BM.

100, 1. L. طایفه فقرارا; I. لوائف فقرا; text H. — 2. L. om. from — بسطامی آمد. I. کوه لبنان. III. 5. — گرفته بودند to و از مغرب — 19. LI. کله for کله; H. خوره. Possibly کله should be retained, although I can find no authority for it as a synonym of خوره.

101, 5. I. om. دعوی. LI. دعوی for دعوتی; I. in marg. رویت. — 7. H. و با نیکان حکمت داشتن. I. بموافقت حق سبحانه و تعالی. BCM. omit this article. Concerning the *nisba* see note on Part I, p. 9, l. 8. L. زوعدی; I. زوعدی; H. تروعندی. — 10. The rhymed proom is entirely different in H. — 14. L. خیری. H. omits from — 17. I. نبود. — 19. L. om. بار. — 23. L. او بدید. L. om. خویش.

102, 8. I. با کسی. — 13. L. om. after صوفی. — 14. H. بقدر کاری که در پیش دارند بخشیده است و یاری ایشان را [Bombay ed. adds در بلا برگ ایشان] نیاده است بمقدار معرفت که او را بخشیده است تا — 15. L. آلا and IH. apparently have the same reading; Bombay ed. آله. After مستور H. adds حق فرمان حق و گفت هر که جوانی ضائع کند حق سبحانه و تعالی او را در پیری خوار دارد. — 17. L. om. باو. — 18. LI. om. گفت. — 20. LI. om. گفت.

103, 2. BCMII. معامله و ادب. — 3. L. om. بعد after نفس. — 4.

و دیگر پرسیدند از معرفت گفت زیادتیبست که بدید آید در دل تا لاجرم
 بخل نکند بدر باختن چیزی که آنرا قیمت نیست در راه آنکه همه قیمت
 نیست After 21. — 21. انجاست یعنی بخل نورزد [MS. انورا] بدنیا با مومنان
 و اورا صفات است و گفت توبه آن بود که چون ذکر گناه کنی و C. adds
 so C. ننتواند نوشت LBIM. 22. — از آن ذکر هیچ حلاوت نیابی توبه بود
 — 23. C. om. and writes above the line.

— 6. C. گویدی. — 6. نقلست for و گفت L. — 3. L. om. دل. — 1. L. om.
 گردان و خواه M. but the ا has been stroked out; L. خواه. — 8. L.
 Read گردان و خواه. — 9. BMH. ذکر حکیم الترمذی; so CI. — 10. C.
 — 21. LC. om. در. — 20. M. حلمی for حکمتی. — 14. M. سلیم for حکیم
 LC. om. متحیر.

92, 18. L. سعیدی; I. سیدی.

93, 22. C. تسکینی for تسلی. — 24. M. در for دنیا.

24. — 24. دانیم گفت L. عیلان. C. — 6. شبی در آن شب C. — 2. C.
 که محمد حکیم جمالی داشت C. adds خواند After

95, 12. C. و مدد ما از دنیا دورتر کشید.

96, 1. occurs only in H. and (as a correction) in I. The
 other texts have سستی except C., which reads سستی. — 2. C.
 — 6. Read نتوان. — 4. BMH. غونه. BC. نیافته. C. — 3. — بمجانده
 ضیف.

97, 7. L. om. را. — 12. L. هرکرا for هرک. — 14. L. باشد. — 15. L.
 — مجذوبی را C. و گفت L. om. بانابت for با نایب. L. — 19. L. om. و.
 25. L. om. from صالحو to و هدی صالح. II. مجذوب را اقتضاد

و گفت خواب جزو نیست از C. تواند بود After 2. — 2. After
 پیغامبری و جای دیگر گفت خواب راست یک جزو است از چهل شش
 عهد و C. — 6. seems to be in C. only. گفت. — 4. جزو پیغامبری
 که آنکس را از ولایت C. کرد After 8. — از I. بر; L. om. — 7. — میناف
 so H. مگر آنکس که اورا از ولایت حظی بود Bombay ed. حظی بود
 — 9. LIM. سوی for سو; B. سر; text CH. — 10. L. دور for روزی; CM.
 بگرداند After نگرداند. L. — 11. عیش خودرا. L. BH. text I. روز
 و گفت این بودن اول ضلالت قومست زود بود که بزندقه انجامد C. adds
 — 13. After نتوان. MH. نتوانند. B. — 12. باید بود. H. in marg. so H.
 گفت آنک ایشان را بآیت الهی اهل گردانید و علم C. continues: قوم اند
 این طریق روزی گردانید پس ایشان از آن بیرون آمده باشند و متابع
 هوا شده مثل ایشان مثل سگ بود پرسیدند از خلف گفت خلق ضعیفی
 C. نگیری After 15. — 15. ظاهرست و دعوی عربی بزرگ so H. in marg.

برفت و اسامی از آن [H.] حقایق باز و باقی ماند پس اسامی موجودست
و حقایق مفقود و دعاوی بر [در H.] سرها پوشیده و گفت هرکرا وجدی
بود و در آن وجد هیچ نه بیند زیادتی در دین خویش آن اولیتر که شرمی
بدارد و توبه کند از آن وجد و گفت وجد دو گونه است یکی وجد ملک
چنانکه حق تعالی گفته است فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام معناه فمن لم
یملک و دیگر [ذکر MS.] وجد لقا [و لقا MS.] چنانکه حق تعالی گفته است

ووجدوا ما عملوا حاضرا یعنی وبقوا و گفت هرکه حقرا مشاهده کند در
اصول. C. in marg. H. so; سر خویش جمله کاینات از چشم دل او بیفتد
و گفت مراقبت مراعات سرتست برای C. adds: بنشانند 8. —
11. سلوت for خلوت M. — 10. ملاحظت غیب در هر لحظه و نغظه
جدا کردن از فقر. LCI. 15. — 14. L. هزل و هزل. فقرت for تقرّب C.

88, 5. M. حرمت داشت for خدمت. — 6. سمسار, which Qushayrī
(p. 24, l. 21) shows to be the true reading, does not occur in any of
the texts. L. has سوم; M. سیم; C. از سیم سار. — 7. BH. داشتیمی. B.
از بعد آنکه از سفر باز آمد و زبان طعن کشید C. adds. رفتیمی. — 8.
هرکس از ایشان نیز صدیق C. adds گیر. — 9. درو دراز کردند
12. حیوتی for عیان C. بر حق C. — 10. C. — 11. C. — 12.
آن علم ظن C. — 15. صدر او منشرح گردد یعنی C. یابد
18. C. افتاده for زاده C. حق الیقین C. — 17. و تهمت و قیاس بود
و گفت الخ. 23. — 19. C. تا چنان شود که C. — 19. C. دید ثبات
— 20. C. الراحة فی انساجن من امانی النفوس. Qushayrī (p. 24, l. 22 seq.)
25. LCIMH. مرید for مدبر B. مرتد. The true reading can only be
deduced from Qushayrī (p. 24, l. 6 from foot): علامات ادبار. H.
شد for نیست.

89, 1. L. om. from دوم to نداند. — 2. C. نیاموزد for تجوید,
and so Qushayrī, p. 24, l. 8 from foot: لا يتعلمون. I. گوید. — 8. C.
16. C. بتوالی. BCMH. — 14. چهارم آنک. L. هر. L. اشتغال.
ابو الحسنین and so Qushayrī and Jāmī; the other texts have
حزبیتی. BM. — 20. محتشم بر اهل. L. — 18. C. بوثنکی.
C. has ابو عمرو و دمشقی را, but probably we should read
تا بزرگی خود در شهر خود C. adds کردندش. — 21. دمشقی را
گفتند. L. om. — 23. L. om.

90, 5. After BM. have رفت بتقلیع می روز CH. بر قاعده صوفیان
text C. بی اسم to برسیدند. — 16. LM. om. چنانکه صوفیان باشند
و گفت C. باطن تو. — 20. مراقبت C. بر نیکو. — 19. C.
ازین ضایفه در فتوت و توحید ظریف کسی نیکوترست که معتمد فقر است

پس گفت C. 10. — بعلم L. 8. — موافقت است با حقیق در سرّ و علانیه
 سمنون 13. L. points. — زفران L. یا اخی غراف قلوب است
 to Zakariyyá al-Anṣarí in his commentary on Qushayrî's *Risála* the
 usual pronunciation is سمنون. C. محبّ for مجنون. — 14. I. جلال.
 آن شیخ موزون C. has محبّ C. After 15. BM. شیفته; so H. in marg. —
 از قوت محبت C. 18. — 24. LI. باری; C. and H. in
 marg. BCH. طالب بر آن باشد. H. C. نازل; text H. C.

5. LI. شد. — 3. L. قبله. I. قید. M. از حجاز می آمد H. 1. 33.
 om. شبانه را C. 21. — را L. om. 8. — بس بر دست او نشست
 H. صفت جان او بصورت آمده C. 24. — در حال

1. IM. بودی. — 3. LII. om. فی ما. BIM. om. ما. Qushayrî,
 p. 25, l. 14 has ولیس لی فی سواك. — 5. L. om. کن. — 6. Qushayrî,
 p. 25, l. 22 has ابو احمد آغاز لی. — 8. L. روم. — 10. After خلیل C. adds
 مردی مرانی بود و دعوی پارسائی کردی و. — 12. I. نکه for تبرک; H.
 یکی C. یعنی خوره در وی افتاد H. adds گشت. — 23. After
 سمنون; so MH. for از اکابر

3. C. انکار for کار. — 5. و نکنند in L. only. — 8. All the
 texts except C. have بودند for بودند, which is the correct reading,
 as appears from Qushayrî, p. 170, l. 15. BMH. احبّه. — 10. The
 words مگر چیزی occur in C. only. — 11. C. بود; the other texts نبود.
 فقر آذمت و هیچ نباشد. — 14. L. فقر آذمت. — 16. III. فقر. — 19. C. وجود آن مرقی پرورش. — 23. L. om. ابو before عثمان.
 ابو عثمان حیری C. — 22. LC. خیره; BM. شهر. — 23. L. om. ابو before عثمان.
 ابو عثمان حیری C.

21. L. بروذ for برود. The former may perhaps stand, as Qush-
 ayrî (p. 30, l. 16) has المشی فی الهواء. Here the Bombay ed. adds in
 marg. نقلست که تری بر آورده بود و او بر غسل مولع بودی گفتند این
 موافق عدت تو نیست گفت من این ترک نکنم گفتند چون جان برود باز
 بزرگی C. 23. — نیاید گوش خود دار گفت هر دو باز میا
 طاعت ایشان در چشم ایشان

2. After فلیفرحوا C. adds: و گفت ارادت باز داشتن تن است از
 مرادهای وی و اقبال کردن بر مرادهای حق تعالی و رضا دادن بدانچه بر
 وی میروند ار حکم قضا و گفت ساکن شدن دل بچیزی جز حق شتاب
 آرام گرفتن C. H. in marg. — کردن است بعقوبت خدای تعالی در دنیا
 وسوسه اخیرت [بزیادت H.]. Here C. adds: نفس آتاره C. 5. — باسباب دل را
 ادا کند و الهام بزیادتی فایم و بیان آن [ادا H.] کند و گفت حقایق اشیا

جاهلان Read 21. — برسیدم LBI. سوزمندست L. 13. — کنندہ است منکرات C. منکران for منکبران IH. ترک گرفتن بطالات C. جهالات C.

اعتراض از سر C. 7. — so C. علامات BH. قلب با رواج C. 1. 78. --- 8. C. و تعلق ساختن بمناجات L. has مباحثات After مناجات. Read فرع for فرع which, however, is the reading of all texts except C. — 9. L. بر سنن. — 12. L. خدای آنچه. — 13. C. با مضمون یعنی با C. 18. — افزونی از جهة خدای و تقصیر از جهة خود بوز for بیرون آید C. 22. — از کاف و نون BCMH. 21. — آنچه before توکل.

8. C. خوص کردن for کردن خویش L. 7. — بروزگار C. 5. 79. — وصیلت L. 18. — دلت for انسانست C. 14. — ترک انس بحرمت C. 20. — معظم LI. رجال BM. جمال for حال CH. فصیلت. — 23. L. om. بن.

بدانکه تو C. has یعقوب in C. only. After 2. 80. با before; علتزم for مساجد H. 6. — بندہ را L. om. بندہ و راحت یافتی so I. (a correction). — 8. I. می بایم. — 10. IM. چوندهی. — 11. C. نگرستی را BM. 14. — گفتند for گفتیم. — 15. BM. خوری for خود بینی. After طبائحه C. adds بلحظه. — 15. BM. خوری for خوری I. has: [MS. بعین العبرة [بعین عبرت. MS. رمیناک بسهم العبرة و تو نضرت بعین [رمیت بسهم. MS. الشیوة لرمیناک و گفت بیابانهای دنیا از پس نتوان. After خوری C. adds بسلم القطیعة. — 17. L. هرکه for هرکرا. — 19. CH. پایداری; other texts بایدار. — 21. LBIM. یقین for نفس; text CH. and Qushayrī, p. 98, l. 2 from foot. Read رجا for رخاء according to Qushayrī, loc. cit. All the texts have رجا. C. شایست for سیاست. — 22. C. گفت حکت بندگی. — 23. BMH. om. from کردن در بقا و فداست یعنی چون بندہ آنچه باقی گشت to جنانک.

11. After خدایرا after باشد L. om. 8. — با او صحبت C. 2. 81. و گفت ابویعقوب موسی را گفتتم رضی الله عنه عارف بر C. باشد. — 14. After قلوب C. has هیچ چیز تأسف خورد بجز خدای گفت الخ و تحقیق for تعریف; so I. in marg. This appears to be the correct reading. — 15. H. صفت خلق.

تیرها بذیشان to بروند L. om. 4. — را L. om. 3. 82. و گفت جنوع بر اهل C. adds: بروند. After حرکتی for جراحی. 7. M. توکل که بهرچه بریشان جنوع کنی زندگی ایشان در آن بود و گفت صدق

BM. نبوت. BCMH om. محبت. C. قرب for نبوت and so H. in marg. —
 9. LBH. دور ننماید. Qushayrī, p. 115, l. 18 has لم یبق فیہ خیر
 و گفت آنها که اول قدم در فنا نهادند تا بدانند C. inserts
 پاک از خویش جمله چیزها مگر التزام عبودیت دلیل آنکه فنا و بقای او
 11. All texts save — درست بوده است آنست که عبودیت درست بود
 C. and the Bombay ed. have برپویت. Here C. inserts استنطاعت
 دو قسم است حال است و مال هرکرا حالی نباشد که بر داندش مالی باید که
 برای نصیب دیگر to از برای from LI. om. پرساندش; so H. in marg.
 نصیب and in marg. — 12. H. نیتنی for خدای; text C., and so BMH. —
 15. L. که بهیچ. C. om. دیگر. — 15. L. که بهیچ. C. om. نسبتی. BM. سببی
 امن, the other texts — 17. C. and Qushayrī (p. 167, l. 5 seq.) have انس
 — 21. After نیکوتر C. adds بیند که to آنچه در وقت — 19. L. om. from
 و گفت یقین آنست که در جمله اوقات از معارضه‌های او دور شده باشد
 22. The words از هرکه بود are in C. only, but Qushayrī, p. 81, l. 25 has
 و گفت متن کان. Here C. adds بر قدر قرب یافتن بنفوس و مفارقت کردن از نفس وصولست یقین
 so H. in marg. — 24. After اخلاص C. adds که با و گفت تصوف آن است
 so حقه مترسل باشد و معنی آن بود که هرکجا که کشد آنجا رود
 H. in marg.

بر 74, 1. H. ادب; C آداب; other texts omit. — 2. BCMH. om.
 و گفت حق محتجب شد از خلف C. adds خیزد — 8. After
 و گفت که چون حق محتجب شد از خلق H. in marg. جمله اشیا
 جمله اشیا و متجلی شد اولیایا پس ایشانرا محتجب گردانید بخود از
 نه بینی الخ. — 17. BCMH. om. بر شما. — 11. جمله اشیا

12. مواخذه میکردند بر این عطا. H. عطا; این عطارا باز دادند. C. 75, 4.
 باقی C. 15. — نه بد که کار او باختر نیفکنده باشد C. adds بود
 طریقت. Bombay ed. طریقت. C. 16. — بمبقی

ادب کردن — 9. Instead of غایت to غایت L. om. from
 سوء ادب الفقراء مع الله. Qushayrī (p. 147, l. 7 from foot) has درویشان
 — 19. I. جلاله. — 17. L. محاط. — آن وقت بود. BCMH.
 23. Qushayrī, p. 146, l. 25 has ما ملکت قمیصین. After نبوت C. adds
 خرقه داشته است پیرهن در زیر نه. C. نه ملک و نه عاریت

و تو صلاحیت I. has in marg. صلاحیت تو. — 2. L. سه. — 77, 1.
 خود بدان بفروختی و خبر نداری اکنون بنبه غفلت از گوش بیرون کن
 4. C. هرکه ذکر فضایل او. — 3. C. و هشیار باش تا بی دل نشوی
 و ذوق نیابد گراینده و استهزا C. has خواند. — 5. After
 از ذکر گناه

عزت for غیرت. 18. I. in marg. ساختن را بر مردمان. C. om. گردانید. BMH. om. عمل. The reading علم (which gives a more natural sense) does not occur in any of my MSS. — 19. L. om. from نخواستیم to بدانند. BH. مستعمل علم; so I. — 20. After کردیم I. adds. in marg. — 24. که تا این مشتی هواپرستان و تورامنان دعوی بی معنی نکنند و گفت روش اولیا بدنیهای ایشان بود و روش اعدا کن. C. adds. دعوی کند در خدای. 25. C. بنفسیهای ایشانست.

9. — 9. او. L. om. — 8. فرمانها و فعلها. C. — 7. بدآب. BMH. 5. 70. و گفت آرام گرفتن با چیزی II. adds در آید. 18. — 19. BIM. که ضبائعرا با آن انفت بود مردمرا از درجات حقائق بیفکند. — 23. C. غلبه for علیه. C. سرانی. L. — 24. آخرت for خدای. C. — 23. و بریدن.

4. C. — 4. حجد. II. — 2. H. محفلی for مختلفی; so I. in marg. — 1. H. 71. در بهشت جمع کند. — 7. C. باز; the other texts بر آنج. BMH. 6. — 6. در بهشت جمع کند. Qushayrî, p. 83, l. 14 has بر بلی. Apparently all the texts have بر بلی for بد, but see Qushayrî, *loc. cit.* — 9. C. و ازین بقوت تر غرض. — 10. L. writes قوت مومن. After جهد بود C. inserts و گفت هر که را در دل از امر آخرت چیزی نبود که او را مشغول گرداند از شهوات دنیا خواستن. C. om. — 12. C. om. سه. — 11. L. om. هرگز بر ترک دنیا دست نیابد. — 14. L. om. دان. — 16. All the texts save C. and II. in marg. omit from بساط مشاهدہ to او را صلاحیت. — 18. I. حیواناتش corr. in marg. to چیزش. — 19. L. گذارن. — 20. C. نگیرند. Here C. inserts: و گفت شما بقرب نتوانید رسید و جمله آویخته نصیبهای نفس خویشید [MS. خویشند] و گفت من که می ترسم بیشتر از آن می ترسم که مرا اگر در آتش اندازد روی از من بگرداند و در من نظر نکند. so H. in marg.

8. I. مناجات for درست. L. om. تا آید. C. 3. 72. — 9. C. فاضلتر از زندگی غیر او. — 10. L. منادمت, but corr. in marg. — 11. C. بغایت بود. — 13. L. محبت بدل for بشکر. C. باشک for با شکر. LB. محبت به بندگیست. C. محبت بدل. — 15. C. هیبت. — 17. Read جنباند. — 19. C. هیبت. — 20. لا یسعنی ملک مقرب ولا نبی مرسل I. adds وقت. — 21. C. هیبت. نه نبی مرسل M. نه من در گناجم که نبی مرسل. BCH. نه من گناجم I. جبرئیل. The text as it stands is probably correct, but the meaning would be clearer if در گناجم were added after جبرئیل. — 22. C. عبارت. — 23. LI. om. from هر و هر حقیقتی را حقی.

4. L. عتاب for از عنایت حق. See Qushayrî, p. 170, l. 5. — 5. LBM. محبت for ملکیت. C. دعوی ملکیت. H. — 6. نشان ارادت. — 7. نبوت is illegible in L. H. has نبوت و نماید و نه اندوه گردد.

and *Nafahát*, p. 107, last line and foll. L. has حرف تعالیٰ ترا گفتار و کردار روزی کناد آنگاه گفتار باز گیرد و کردار بتو بگذارم مصیبتی بود الخ — 24. C. گشتن for نشستن, and so Qushayrî, p. 24, l. 8.

66, 3. L. om. بود. — 6. Instead of علم و ایمان C. has اتباع علم, and so Qushayrî, p. 24, l. 5. — 10. BC. بر صراط. Here C. inserts و گفت صوفیان در جاتۀ مستقیم خیر باشند تا از یکدیگر نفور باشند و رمیده چون; so H. in marg. — 12. BIM. بر حسن افعال. — 13. L. فانی شود درو الاء او. — 14. BCMH. — 15. Qushayrî, p. 166, l. 14 has از کل بکل I.; کل تو کل او. C. فانی شود. — 16. C. تمامتر. — 19. BMH. بی خطاب. — 20. The words ارادت ساکن and ارادت از منقبت are in H. only; C. has ارادت ساکن. — 22. C. حرمت for خرمی. نشود بمحبت.

67, 1. C. نکنی; so BMH., but M. has نکنی, which is also the reading of L. Qushayrî, however, shows that نکنی is correct: انشکر استفرغ الطافة (p. 95, l. 13). — 2. LBM. دلیلی. LC. در دوستی دانندۀ غیبها. BM. and I. in marg. مجلیلی for خلیلی. — 4. H. اشارات; و اشارات اشارات M. حضرات. MIH. لحظات. H. بشارتست; text LBC. The reading of H., though it lacks support, is probably right. — 9. After بدخوشی C. inserts و گفت اخلاص نادیدن. — 14. CH. ستری for سپری. — 20. L. om. پیش. After تنزيل و تاویل آن علم و بیان و نظایف آن نبود که او را و کمالی عظیم I. proceeds with slight variations; text from II. in marg., with which C. agrees. — 21. C. قراءت for قرآن.

68, 5. IH. هزار درم. M. هزار ختم از برای خداوندش کردم. — 12. L. خواستند for خواندند. — 21. LH. للجلائی; M. للجلا; text I. The person referred to is the author of the *Kashfu 'l-Mahjub*. — 22. M. و عتاب و عتاب C. مخالفت دوست باشد و عذر موجب تقصیر بود الخ. مرحمت کنند بعتاب یعنی to BCMH. om. from مخالفت دو دوست باشد. — 24. I. خواهند (a correction); I. نپذیرد. BM. om. در.

69, 1. H. از شر نفس. — 2. H. شر. — 3. L. دارن for داد. — 4. H in marg. غنی تر for نزدیکتر. — 6. H. ثلثی for ثلثی. — 7. After قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تواضع لغنی I. has in marg. دانی (a correction). — 8. After انموتی I. adds. in marg. لاجل غناه ذهب ثلثا دینه. — 10. C. بیشتر. — 14. C. در for بر. — 16. After درست پوشید می. — 17. C. یا. — 17. C. پوشید می. — 17. C. یا. — 17. C. پوشید می.

و یحیی باد [MS. بار] آن C. و کسی را یارای آن نبود H. has کند After شکم خار. 21. LCI. — دیگر. 19. L. om. — بوده است.

بو عمرو بجنید گفت C. بو عمرو و خواجه بود در نشابور گفت M. 10. 58. — پس شیدخ همت درو بست و گفت C. has بوشید 21. After

کار از دل دارد نه عمل کار کشش C. proceeds بدان که 1. 59. — 11. C. دارد نه کوشش کار سابقه دارد نه عاقبت کار حق داند نه خلیف ابزاربای از بای B. بو و. the other texts read H. in marg.; and so B. 15. C. هیبت و مراقبت و مراقبت M. از اربای مکش; و بر نش

و گفت هیچکس عیب H. has in marg. از خود از 1. 60. تا هیچ چیز از وی C. و نفسها خود نه بیند تا هیچ چیز از و نیکو نه بیند و در خوف از O. has غیر خدای 9. After. — 8. L. om. ذلیل. — نگویند که او را H. که از اندوه نرسد. 15. LIM. خدا و در تواضع و مراقبت text B. نرسد is apparently from the rare verb نرسیدن, which occurs several times in this work. Perhaps, however, نرسد is a mistake for برسد; this emendation would remove all difficulties. — 16. M. بهمه چیز C. فضیلت و زیادت. CH. بسبب, and so Qushayrī, p. 77, l. 7; the other texts have سبب. — 20. CH. صبار. و گفت عیب خائفی در خوف خویش آنست که با H. has in marg. خوف خویش آرام گرفتن است و آرام گرفتن امنست و امن در خوف خاص instead 21. L. has در after. — 21. L. has در after. — 24. I. از آنکه از.

و بقدر اشتیاق H. 6. — 6. H. باز آن که اعتماد C. 1. 61. بدو. LBI. om. که بند از دور ماندن باید از دوری او نرسد و گفت الحج other texts 10. CH. نپیشیده. — 8 B. موئد گردن. — نزدیک شوند رضا دروازه خداست. 11. H. points الأَعْظَم but translates in marg. بچشید. — می ترسی. 13. LI. om. سدت. H. وسیلت for فضیلت C. 12. — بزرگ. — 18. C. کردن کن. C. om. بود. — 19. C. کردن کن. C. om. — 20. L. om. طاعت شود. L. طاعت بود شریف تر 21. After. — 21. L. om. دار. — 24. MH. موافق; B. منافق. B. بترسد. B. دارند.

هوا to کرده from 4. L. om. بر گزینند برابر کند B. 1. 62. — 6. H. جمله خداوند اخلاق کریم و خداوندان الحج. L. — 5. L. — ایشان مریدرا for و آخر آن C. از دنیا. L. om. افتند از ما مریدرا. L. — 8. L. — شوند. — 11. L. — و در هیچ. L. — 11. L. om. گفت. — از دنیا آن بود که بر ایشان طاعتها می آید C. آن بود که آنچه B. آن بود که om. — 16. — بندهار for دیدار. CMH. — 14. CMH. — از ایشان و ایشان از آن بیرون الحج و گفت آن است که آنچه بزبان می گوئید از C. adds: خلیف

هر که ادب وقت نگاه نداشت وقت برو وقت شد و گفت فاضلتترین اعمال حفظ انفس است بتعظیم و گفت خنک آنکه او را در عمر خود خطرۀ بوده است و گفت اگر مکر نبودی عیش اولیا خوش نبودی و گفت آنکه ترسد خدای در گریزد و گفت معصیت خالی نیست از خذلان و طاعت خالی نیست از مکر و گفت کسی که او را از محبت بیرون آوردند او را مقام عبرت دهند حال او در ریأ و معصیت خوشتر از آن بود که از ذکر و گفت حق تعالی حرام گردانیده است افس بر اهل همت و حرام گردانیده است زیادت بر اهل ارادت یعنی هر که چیزی خواست زیادتش ندهد و گفت معصیت صاحب همت طاعت است و طاعت صاحب شهوت معصیت است و گفت غره مشوید بصفای سراپر که در زندان نسبیان اولیت است یعنی کار آن است که در ازل رفته است و گفت پیرهیزید از عزلت که آن مقارنت شیطان است و بر شما باد بصحبت که اندر صحبت خوشنودی رحمان است و گفت چون مرید از استعمال ادب بیرون آید از آنجا که آمد باز همانجا شود و گفت هیچ کس بیقین نتواند رسیدن و بنوکل مگر مداومت ذکر دل و بسیاری مناجات و قطع کردن آنچه در دل او را از ذکر خدای باز دارد و گفت هر چیزی را عقوبت است و عقوبت عرف آن است که از ذکر حق باز ماند و گفت شهوت خفی آن بود که مرد را شهوت بود بچیزی که حق کار آن بود و او آن بانگ را ترک نکند و گفت مرقع عطائی بود از حق تعالی و نقل است که مردی نیستانی After 7. — گفت مرا وصیتی کن گفت کم گردان معرفت مردمان که بنهارا بپید بودند و بیخهای آن نیز ماند بود نوری جرخ میزد I. has: 13. LB. write — نه آخر C. 10. — بو for و L. 9. — و آن فی الخ throughout. — 14. M. حاضر for خاطر. — 19. L. om. — 20. L. om. — 23. All the texts except M. have جرجانی M. جوججانی, and so H. and the Bombay edition in marg. See *Nafahát*, N^o. 136.

— بدان with BMH. for بر آن — 7. نیافتند LC. 4. 56 — یحیی معاذ I. 17. — بر دراز گوش بوشید for پشماگند خر ساختن C. 15. — 21. L. بدیدن شاه کرمانی — 20. L. om. یحیی بن معاذ MH. رازی — 24. L. و خدمت شاه او را تصرف روی نمود.

افسده و عطف C. — 9. L. عطف یحیی معاذ را — 9. L. — 10. B. for ترا دردی — یحیی آن عطف یحیی او را الخ

22. — و از شوق 15. B. — (از صدق and so I. (correction of صدق).
 اخلاقی است to یعنی 24. L. om. from مالک بوند L.

55, 5. C. مولى for سماع. Here C. inserts the following *dicta* which do not occur in any other text: و گفت مشاهده درست نیاید تا بر تن
 ۹۹ از وی يك رگ بود ایستاده و گفت چون در تابد نار تعظیم با نور هیبت
 در ستر از هر دو اندیخته کرد و نور محبت از حاجب عطف بر نار و نور پس
 از آن اشتیاق در جوش آید تا حجب را اجبت را MS. بسوزد و عبودیت را
 متلاشی کند پس مشاهده حاصل آید و گفت محبت کشف اسرار است
 و عندک استار و گفت الماحبة الماخطرة و گفت توحید شهود کُل است کُل
 کُلی له اورا جز او نیست و آن الله است و گفت خبر کفرست و علم مشاهده
 کفرست و توحید کفر نبود یعنی خبر و علم و مشاهده غیرا بود و تا غیر
 می بود و شرک کفرست پوشش و توحید ازین همه پاک است و گفت در
 طریقت معرفت هزار علم است و هر علمی جهل است و هزار معرفت و هر
 معرفتی انکار است یعنی هزار گونه معرفت بیاید و در هر معرفتی هزار گونه
 علم بیاید و در هر علمی هزار گونه جهل بیاید تا بدانکه که نمی دانی و هزار
 گونه انکار بیاید که بشناسی که آنچه بشناختی نه آن است و گفت
 عالیترین مقامات اهل حقایق انقطاع است از علایق و گفت نعت فقیر
 آنست که ساکن بود اگر هیچ چیزش نبود و اینتر کند اگر چیز بود
 و گفت هیچ دلیل نیست بر خدای جز او اما علم که طلب کنند برای
 آداب خدمت طلب کنند و گفت عزیزترین چیزها در زمان ما دو چیزست
 علمی بعلم که بعلم [بعمل MS.] خویش کر کند و عرفی که سخن از حقیقت
 گوید و گفت هر که اورا دعوی او از حد علم شرعی بیرون آرد گرد او
 مگردید و گفت همه در قبض عبودیت اند و خاصه در قبض ربوبیت و گفت
 اهل معرفت نشناخته اند از اندک اندکی از جهت آنکه نشناخته اند
 دلیلرا از دلیل و حق و رای آنست و گفت هر که چیزها را بخدای داند
 رجوع او در همه چیزها با خدای بود و گفت حاضری که اشارت کند بخدای
 و درو تشبیه را نه نداند هنوز آن توحیدست و گفت توکل آنست که
 فانی شود تدبیر تو در تدبیر او و راضی گردی بخدای بدانکه وکیل کارساز
 تو باشد بی تو و گفت افس افس است با خدای که از صفای دل بود با
 خدای تا فردا اورا باشی و گفت رضا بر گرفتن جزع است در هر حکم که
 برود و گفت قرار گرفتن بصفتی از حرمان مریدست و گفت مرید از بستگان
 است و مراد از رستگان و گفت ارادت بر گرفتن عادت است و گفت

for با درویشان — 19. BH. درخشیدنی — 20. C. بهو احمد مغازی. — and so Qushayri. After نوری C. adds: نه جنیدرا گفت نه جنیدرا نیز. — 21. M. خباز for جنان.

47, 7. H. چاه for خانه. — 9. IMH. در راه حلق for چهل سال. — 13. LI. خلف را. — 14. L. om. آفت. — 15. H. شرجه بدل آید. — 22. کم من کام بی کامی است. CI. کار من کار بی کامی است. L. کام بی کامی ام. — 23. LI. کام for در کن. — 24. L. شصت.

48, 1. After افتاد M. has: اگر مائی نبود بهتر بودی و کرامت تو بودی. — 11. IH. رقم; CM. رقم, and so in the following lines. Qushayri (p. 131, last line) has الرقم. C. جنید و خلیلی.

49, 1. After گفت I. inserts in marg. از آن تو نیم دینار و از — 4. C. غرامت آن را که. — 9. B. نگه داشتی. I. نگه داشتم. B. غرامت آن را که. — 14. L. om. تو. — 17. After می کرد C. has بنده از آن او. — 21. IH. نَحَّ يَدُكَ عَنِ لَحْيَةِ الْخَفِّ. — 22. H. میان نفس.

50, 4. I. حیرت corrected to حرب. — 5. C. طاق آمده. — 7. After می گوید C. proceeds: ما ان وما انت والا فلا تجتمع ابداً من — 9. U. در پرده. — 11. B. بر سر یک خشک. — 11. B. بتو تو نباشی. O. بتو و تو نباشی. L. تا اورا. — 23. After گفتن C. proceeds: در علم نیابد یعنی باید چنان بود که میگوید که تو در علم جایگاه نگاه دار الخ.

51, 7. B. فضولی. — 14. C. این طلب با آن. — 21. LMH. جعفر خدای; I. جعفر خاندی; text BC. — 23. L. om. from دوزخ را to عذاب کنی.

52, 4. C. بملتزم for بحاجر الاسود. — 5. LBIM. لا تغیر. — 17. H. II. نحاسان; C. نحاس; I. نحاس; — 25. L. نخاس; I. نحاس; C. نحاسان; II. نخاستانی. — 25. L. نخاس; I. نحاس; C. نحاسان; II. نخاستانی.

53, 8. C. نه دنیارا. — 10. C. نه دنیارا. — 11. H. زیر. — 17. C. غمی خرابر خاست. — 19. C. گفت تحمّلوا عنه یعنی هر کس الخ.

54, 1. H. پندارن for بود. — 3. H. او. — 4. According to M. ابو حمزه بغدادی. — 8. After از آنکه نفقه کردی در حلق حوقی که اولین و آخرین را بیک. C. چنانکه الخ. — 10. — و اورا صلاحیت آن بود که خلق را نفقه کند. C. فهم کند از عبارة for بصدق. — 11. CMH. وجدان اشارت. C. یافتن از اشارت. L.

خوبیش پس افتاده باشند در نشان نصیبه خوبیش از خدای و در نشان حاجت خوبیش خدای و آنکس که چنین بود گوید نمیدانم تا چه میکنم و نمیدانم تا چه میگویم و نمی دانم من کیم یا کجایم یا کدامم یا جیم نامم محو شد مرا نام نیست و جاهل شدم مرا علم نیست و عالم گشتم مرا جهل نیست و اشوقا بکسی که نداند که چه میگویم پس مراد ازین سخن مشاهده کند پس چون یکی را ازین قوم گویند که تو چه میخواهی گوید الله و تو چه میکنی گوید الله و اگر چنان بود الخ

اینجا C. 7. — بر نیامده C. 6. — بر او P. بر 3. B. 41. —
 با C. از آنکه for ازیشان L. 9. — نرسید و حیرت در حیرت بماند مخیر کردند L. om. from. مرا C. ایشان بودم با خوبشتم بودم
 نقلست و گفت LIM. 25. — ثمان گفت مرا to

20. — و مقرر for او مقرر C. 15. — so H. ; جز يك بیرهن I. 5. 42. —
 پس یاد کردم که من سکونت یافتم بغیر C. شاد شدم After
 هر روز يك بار MH. 24. — او توکل کردم سوگند الخ

طالب for ظمان C. 6. — عیان است for باونیا می ماند M. 4. 43. —
 13. Read — آلت حاجام L. 10. — خبری for چیز BC. 8. — علمان
 بنا این C. 15. — عباس المهدی M. ; عباس بن المهدی C. 14. — کردم
 text LIH. Qushayrī (p. 64. l. 3 from foot) has: بنا خلیفه B. ; بنا دولت M. ; دوانیف
 19. C. — مر for جز C. 18. — تحت سقف ای الدوانیف
 بر یکدیگر تا چرا چون C. continues: حق بود After C. om. نسپارد
 خواست for از انس M. 20. — حق هست با یکدیگر آرام می توانند گرفت
 23. I. om. بود. — چون L. om. اعمال را for عمال C. 21. — نتواند I.I.

44, 1. C. هر که for هر گاه که C. alone has قرب; the other texts
 یکبار متاجلی شود و ابوبکر را رضی H. proceeds: تعالی — فتوت
 الله عنه صد بار و هر کسی را در خور آنکس چنانکه پیش ازین گفتیم از مرید
 گمان برو L. 9. — او L. om. شد for شود LII. 8. — ابوتراب و بایزید
 سیده I. 15. — بین CH. ; عن for من LBI. 14. — و CMH. 12. — بر
 از روی بندگی I. 21. —

45, 7. L. اجتناس M. ; احتباس L. 8. — جنس BM. ; حبس LI. 8. —
 12. — دل صافی C. 10. — آری و آرد ترا در کار C. has: عمل After. نتوانی
 خدای C. 16. — After Qushayrī, p. 149, l. 4. — گشایش یابی L.
 — در درد نیافت C. 18. — وگفت توکل اعتماد دلست بر خدای adds:
 19. I. — حق for رفق Qushayrī (p. 144, l. 20) has — تحکم for تحمل I. 22.

46, 2. L. منسوب عزت, but no doubt the copyist had before him
 — 3. L. om. ابو. — مسلوب, which gives a better sense than
 7. L. بود. M. قلم for قمر. — 8. C. احمد خرازی. — 9. After C. مذهب
 adds: درویشانرا C. 13. — حاجج MH. 10. — و نوریان بدو تو لا کرده اند

36, 15. BMH. حریری. — 20. The MSS. mangle this verse, LBIM. having in the first misrâ': ائی لاسکبینه فی التراب بیننا

37, 5 L. om. در bef. صحر. — 11. After نوشتنه بون C. proceeds: و در زیر ستجد» نهاد» بوضوگاه» رفت تا باز آمدن حسین منصور آن کاغذ برده بردند و رفتند = بردند و رفت. — 13. بود و رفته و اورا در وضوگاه خبر بود. Examples of this use occur in poetry (see Salemann and Shukovski's *Persische Grammatik*, p. 57 seq.), but not elsewhere in prose (cf., however, p. 164, 22 and 181, 22). Although the MSS., except L., omit رفت و, I think the archaism is admissible. It might be removed by reading بدزدید for بردند. — 16. L. بون for بون. — 21. L. کسی ستر ابلیس for کسی را ابلیس. — 23. BCIM. آن for هه. — 24. L. اما سر نبون BIM. اما سرش ببرند for اماں نبون.

38, 2. After لیکن و C. proceeds: کاری کنیم اگر خلف جنیت را قربان نیستی نکنیم و لیکن ملکیت را قربان مسخی کنیم ملکیت بجنیت بدل کنیم تا باری اگر معدومی نگردی که از گنج خبر نداری متهمی گردی که — مکتب باشی کسیت راستگوئی ندارد تا گویند کان من الجن الخ بداشت. — 7. After بداشت. — 6. I. مجسم for محبت. — 5. LM. مهجر for ترجمه. — 8. L. دلها for جان. — 9. روز سیصد و شصت بار کشف جمال الخ. — 10. B. زمره for مر. — 11. BMH. کرامی تر. — 12. L. فحوی for فخری. — 13. C. has حریری. BMH. نوشتند. — 14. L. مقام for نشان. — 15. و هرکرا حضرات جلت (sic) و وصلت: and proceeds: الأرواح for القلوب حق باید با او بگوئید که تکنونوا بالغیه الا بشق الأسرار و هرکرا لقاء و رؤیت باید و مشاهده و معاینه با وی بگوئید که تکنونوا بالغیه الا بشق الأرواح.

39, 2. L. om. from تا گفتند که ازین. — 3. BMH. حریری. — 4. L. om. پیش. — 5. All the texts save P. have عندکم for عندکم. — 6. L. om. و. — 7. C. بیفتند. LI. وجد for وجود. — 8. C. و معرفت for مصروف داخل است در رضا بیرون. — 9. C. محبت.

40, 2. L. آنج. — 3. M. معلم for معظم. — 4. I. in marg. اشارتی for اشارتی; M. شانی. — 5. B. لغت for لغت; H. علم. — 6. After مجتهد. — 7. و خرازبان جماعتی اند ازین قوم که اقتدا بدو کرده اند. C. adds: بون جواب. — 8. L. om. معنی آن فهم نکردند to و اورا. — 9. After الله C. proceeds: و در صفت این قوم هم او میگوید که بعضی را از ایشان چنان باشد که در گذشته باشند از حد نشان نصیبهای نفس

— 6. L. اعتراض; text CIM. — 7. L. نتوانستی. — 8. The MSS. except C. have *کردی حاصل*. LBIM. حضرت for *مضرت*. — 9. L. است. — 10. L. جبر for *جاء*. — 11. LCIM *مريد*, but see Qushayrī, p. 95, l. 8. — 12. I read *بگرد* with C. instead of *بگذرد*: Qushayrī, p. 113, l. 24 has *يتقلب*.

31, 1. L. نشود. — 2 L. om. زبان. L. om. پذیرد. — 3. L. پذیرد. — 4. B. بعلى. — 14. L. نغار. Qushayrī, p. 121, l. 20 has *ان لا تنافر*. Other variants are *نقاد*, *تفاخر*, and *تکبر*. — 15. After *کنی* C. adds: *و گفت تواضع از اهل*. — 16. After *بحق* C. adds: *و رنج دست باز داری*. — 17. L. and the other MSS. have *بیرون شوی*. H. *حرام از خوف*; C. *بیرون کنی از خوف*. The second part of this saying (*وترک الخ*) is attributed by Qushayrī, p. 70, l. 13 to Abū 'Alī al-Daqqāq.

32, 1. C. *نصفی از طریق توبه است*. — 4. LBCIM. *همه* for *هم*. — 5. After *کفر* LBCIM. *تصاحب می کند*. LBCIM. *تصدیق می کند*. — 6. C. adds: *و گفت زمین از جمله وطنات است و عین از جمله خطرات است*. — 7. Qushayrī (p. 180, l. 2) has *استغرت عن ذنوبه سماع انلام الارواح*, but *استغرت* should be *استغرت*. — 8. M. *خلف*. — 9. After *شریعت* C. adds: *و باز پرسیدند از تصوف گفت استعمال جمله اخلاق سنتی (سنی read) و ترک جمله اخلاق دنی و باز پرسیدند که تصوف چیست گفت اهل بیت است که در میان*. — 10. All the texts have *غیرتی* for *عنوتی*. That the latter is the true reading appears from Qushayrī, p. 149, l. 5: *و رویمرا برسیدند LB. التصفوف عنوة لا صلح فیها*. — 11. C. adds: *توحید چیست گفت تمیز الربوبية عن العبودية گفتند این سخن*. — 12. *مجموعه است این را بیانی باید گفت صفت بندگی الخ*.

33, 6. I read *اغراض* with C. and the Bombay ed. instead of *اعتراض*. — 7. C. *پنج وجه*. — 8. *تفکر*. — 9. BMH. *مراقبت را انتظار*. — 10. *مراقبت را که انتظار می کنند*. Perhaps we should read *مراقب*. — 11. LCM. *ترسند*. — 12. CH. om. *و* before *چون*.

34, 7. MPH. *و دیدن*. — 8. C. *و نفس اول خلقی است*. — 9. L. om. *بوی* after *بود*. — 10. Read *پیر*, i. e. *سر* according to Qushayrī, p. 81, l. 14 seq.: *خفص الجناح*. C. has *داشتن ناله*. — 11. L. om. *عام* before *حجاب*. — 12. (read *بال*).

35, 5. After *ماند* C. adds: *گفت دل مومن کی خوش بود گفت آن وقت که او در دل بود گفتند فلان کس خمر میخورد گفت مستی*. — 6. L. om. *نه*. — 7. M. *بماجحة*.

11. LC. — که نزدیک L. 10. — معامله کند با بندگان L. علم العلماء
 و اگر از تو تحقیق بدانند M. ترا for از تو O. قریب; the other texts
 طاعت L. 14. — اگر تو خودرا بدانى بتحقق P. and so H; text LB. —
 افتاد L. اندکى for بلا B. 23. — نیست یا CM. om. 21. — طلب
 24. L. om. چون CMH. همردى, which is the correct reading: see
 Qushayrî, p. 109, l. 14. C. از قرابت.

26, 6. وگفت الخ. This saying is omitted in LBI. Text from P. —
 7. H. has مشعبدان in marg. as a variant of مرقعیان; C. مرقعات. —
 10. PMH. om. آموختن. — 12. LBI. om. from بانتبا to دعوت کند. M.
 has پینا for بانتبا; P. بطاعت. Text CII. — 15. MH. چراغ for خراج. —
 17. C. for منیت تن; II. وصیت, and so MP. — 23. L. om. هزار.

27, 1. C. بدیدار چیزى. — 2. LBI. امیر for اسیر. — 6. LBI. om.
 10. نیکوئى for باکى M. — 8. M. خالص for اخلاص L. — 7. L. اهل احوال.
 17. For رسمش, the reading of C., all the other
 texts have رحمتش M. 20. — همانند M.

28, 8. After خاموش C. adds: وگفت پیاکست عارف از هر دنسى زیرا که
 عارف حقرا مى بیند در هر نفسى و گفت عارف آنست که از سر تو ساختن
 — آنست for اوست C. 19. — اورا for ورا L. 9. — گوید و تو خاموش
 21. L. بلک for با آنک. — 22. After علم است C. inserts بس معرفت است
 عرف LBIM 24. — بعلم.

29, 1. MP. اثبات for اشارت. — 2. M. باشارت مکر. After غدر است
 C. adds و علم بحركات غدرست. — 3. Though all the texts have خدای
 or خدا, the obvious reading is جدا, which is confirmed by Qushayrî,
 p. 159, l. 8 from foot: علم اتتوحید مباین لوجوده. L. om. او وجود او. —
 4. C. علم توحیدرا بساط فرا نوشته اند. — 6. C. حدوت. H. سیر for سبیل;
 9. Qushayrî, p. 171, l. 23 has لغرض for بعوض and لغرض for
 C. شیر. — 13. L. and the other MSS. read بنى مثل; H. بنى مثل. The
 correct reading is given by C. and Qushayrî, p. 170, penult. line. C.
 — شجاعتم. — 15. C. سخاوت for شجاعت. — 14. C. خدای for تنها
 19. C. adds و این فاضلترست after میرانند شه. — 20. BM. نیستی.
 — 21. L. با ناپافت; C. یا فقد. — 23 LBI. نماید. I.
 corrects عین بیرون روی نماید. Text C. — 24. After نماید C. adds:
وگفت وجد مصادقه است هرگاه که دلرا ناگه دولتى روی نماید آن وجدست
و گفت زبان ندارد نقصان وجد با زیادتى علم و زبان دارد زیادتى وجد با
 text from I. و گفت الخ L. om. نقصان علم.

30, 1. I give this saying as it stands in C., which agrees with
 Qushayrî, p. 103, l. 3 seq. L. and the other MSS. have simply بر فوت

have *علي المحسنين*: the reading in the text is that of C, and the Bombay ed. — 12. LM. om. *شيخ*. — 21. LI. *حكایت*. — 23. L. *تا* for *تو*.

19, 1. LM. om. *کار*. — 3. L. om. *اگر*. — 5. After *ایشانرا* C. adds: *و نقل است که جهودی*. — 7. H. *همت ایشان*. — 10. After *و نقل است که جهودی* C. inserts the following anecdote: *بر دست جنید مسلمان شد روزی پای از زیر اصحاب نهاد جنید یکسال با وی سخن گفت گفت چه کردم گفت بی حرمتی کردی که پای زیر*. — 19. C. *اصحاب بنهادی و هنوز يك قدم از جهودی برون نهاد*: نبودى. — 23. om. *آنچ* in all the texts.

20, 1. L. *تنها بوزم*. — 5. L. om. *خود*. — 11. Read *جملگی*. L. *زهر* for *کفر*. — 15. H. *بنصیحت شیخ*. — 13. L. *خودرا* for *خود*. — 18. C. *با مسجد* for *بمجلس*; so Bombay ed. — 21. L. and the other MSS. *بمقام ذکر الله*; C. *بمقام دیگر رسیدم*.

21, 2. C. *عفی در آینه*.

22, 3. L. *چگونه* for *چون*. — 4. C. *ایشان* بودی *اندیشه* بودی *ایشان*. — 13. IMH. om. *دیگرا*. — 16. H. *جنبنندگان*. — 21. Before *ان اباک یضرب بالسيفین* *أحياناً مع الكفار في المعركة*: C. has: *بذر تو الخ غلید*. — 24. IH. *و تارة مع الشيطان وهو من النفس فالتسید بآیها یضرب*.

23, 4. LB. *میریدی*. — 6. C. *عرش* for *عرش*. — 12. M. *جهت* for *جهت*. — 16. L. om. from *حق اند* to *و اما بندگان*. — 18. L. *سیاحت* for *شناخت*. — 19. L. *سیاحت*. After *نفس است* C. adds: *و گفت حقایق لازم و قصدهای قوی و محکم بر اهل آن باقی نماند چیزی مگر که آنرا از آن بریده گرداند و هیچ اعتراض کننده پیش آن نیاید مگر که آنرا منع کند و هیچ تاویل مؤتم روی بدو نیارد مگر که نصیحت مراد and نشستها* for *نسبها*. — 20. All the texts have *نشستی* for *نسبتی*. I restore these readings from Qushayrī, p. 7, l. 3 from foot: *اشرف المجالس واعلاها الجلوس مع الفكرة في میدان التوحيد*: *میدان* for *میان*.

24, 3. L. *وسواس*. — 4 L. om. *تا وقتی*. — 5. L. om. from *بخلافی* to *کفر آنست که قیام کنی*. — 13. C. *دشمنان* کند *شناخت*. This is probably the correct reading. — 23. L. *برسیده*.

25, 4. After *دارد* C. adds: *و گفت غریب که بیغداد بیش از پنجمروز* *ونفرماید* — *نکند*: after C. adds *مقام کند نشان فصول است*. — 5. L. and the other texts read *عالمیان* for *عالمان*, which is preserved by C. Qushayrī, p. 109, l. 5 from foot, has

و نقل است که در نسیم الارواح که در طور سیناست جنید *dot*: در وجد بود و اصحاب بر گرد او رقص می کردند در آن حالت راهی بانگ زد که از برای خدا بر شما باد که سؤال مرا جواب دهید از غایت استغراق و ذوق اورا التفتات نکردند چون سماع ساکن شد بشیخ گفتند که راهی بانگ میزد و بدین اسلام سوگند می داد که مرا جواب دهید و از سماع بدو نپرداختیم شیخ با اصحاب بسوی راهب شدند راهب از صومعه فرود آمد پرسید که بزرگ شما کیست اشارت بشیخ کردند پس رهبان گفت این چه مذهب است و چه طریق است که شما می کنید از رقص و وجد و سماع این طریق مخصوص است بعام شیخ فرمود که این شیوه مخصوص است بقومی که طریق زهد سپرند در دار دنیا پس راهب گفت یا ابا القاسم دست بمن ده تا بلقا رسم دست شیخ گرفت و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله که در انجیل چنین مکتوب است که خواص امت محمد علیه السلام حرکت کنند در سماع بشرط انقطاع و اعراض از دنیا و در دنیا بخرقه و نقمه و راتبه بسنده کنند و پیش بدو التفتات نکنند این جماعت خواص امت محمد باشند

میگوئیم to در پیش 13, 3. All the MSS. except CM. omit from نصیر for نصر on the authority of Qushayrī, Text C. — 9. I restore *دوزبری* from foot. — 10 C. alone has the correct reading *و زیت*. See Qushayrī, *loc. cit.* — 19. M. تا کی

20. M. بودئی. — 19. M. گفت تو این شیوه ندانی. — 14, 10. C. نیامدئی.

15, 3. I adopt *قوه*, the reading of C., instead of *قوت*. Cf. Arabic *قوة*. — 4. B. *مهر* for *قهر*. — 6. C. *شبیلی* ازو سؤال کرد. — 7. C. *باز این* *که*. — 8. LM. om. *که*. — 8. LM. om. *می باید تا بلای ما بتو آید*. — 9. L. *آرز*. L. and the other MSS. except C. have *تواجد* for *ترا جد* and apparently *صورتی*. IM. *صورتی* for *صوتی*. — 12. Most of the MSS. have *مقام بود*. — 13. C. *علم و معرفت را*.

16, 7. CMH. *در دل*; in I. *در* is supplied above. — 17. L. *گوشت*. I. *گوشت آدمی*. BMH. *مرده*.

17, 19. After *کجا شد* C. proceeds: *او میکنند که*. — 20. C. *باز* for *بیای*. — 22. CH. *و چندان دوتا نماز بگذارد که بر جای ماند*. C. adds: *بن سهل*.

18, 2. C. *معاملت ماست*. — 4. L. and apparently the other MSS.

دلرا شکسته H. زنددل for زند. — 12. BCIMH. زندگانی for زندان
C. بوذ After. — 19. L. جیز. — 16. L. بستة for بر سر I. دار و طمع مدار
adds که ترا از معصیت باز دارد و.

5, 3. M. هیچ. — 4. All the MSS. except C. omit در آنچه and read
سلطان طریقت. — 10. L. om. مرتع for مرجع C. — 9. C. که بحقیقت
نظیر و مذهب ثوری داشت C. adds. — 20. C. سید طوایف B. — 17.
— 24. L. اشارت.

6, 8. L. سبقات; IM. سابق. — 9. ندانسته is apparently the reading
of most MSS., but C. has نداشته, and so the Bombay ed. Read
آن عدل کرده است to کی بستانی — 21. L. om. مملک صفت.

7, 1. L. om. before زکوة. — 8. I supply گفت سری from C.
— 9. For می نگرستم which occurs in nearly all the texts I read with
C. (cf. Qushayrî, p. 95, l. 21) می گریستم. The words گفت سری
are supplied from C. — 12. C. زیر نردبان پایه سری. — 13. L. بیباکی
for بیاسبانی. — 18. L. om. تو.

8, 1. L. جواهررا. — 8. C. بی ناگاه. — 16. L. om. او. —
19. C. بیاید. — 24. H. نشایند. — 20. C. که تومی شائی.

9, 2. C. ما پیرداختی از حربها. — 3. L. مرنضی را I; so MH. — 3. L.
حربها for جرمها. The text as it stands is unsatisfactory. — 5. After
کردندی and after که تو کشف الغطاء ما از ددت یقیناً M. adds نگفتی
و نیز گویند که از مرنضی رضی الله عنه پرسیدند که خدایرا بجه شناختی
بالای C. — 10. C. قیاس. Read جنسی MH. وجهی for حسی C. — 8.
— 13. L. om. در معرفت C. — 14. IH. معرفت. — 15. After بردند C. adds: ما کشیدند و همراه در پای
بعلت I; بر عیب ایشان B. — 22. B. بر حیرت من گریستند C. — 21.
ایشان.

10, 1. C. بر زبان جنید با خلق سخن گفت. — 10. After ألفواد C.
adds: و إنما جعل اللسان علی الفواد دلیلاً; so I. in marg. — 11. C.
شده. — 13. C. بیرون for دون. — 16. BC. ابو بکر کتانی. See *Nafahât*,
p. 142, l. 7 sqq. — 23. I. بالحرقة for بالحرقة, with سوز و درد written
beneath; B. بالحرقة and so H. in marg.

11, 5. L. om. بگفتار مریدان. — 18. C. می آید. — 18. C. می آید. — 25. C. فراموش در می آید M; فراموش می باید شد B.
for بشب.

12, 6. I. از خداوند خود محجوب است C; یا خداوند I. — 7. I.
محبت نباشد H; محنت باشد C. — 19. C. نشان. — 18. BCMH. om. بشود.
L. نباشد for باشد. — 21. After خواجه C. inserts the following anec-